**سوره البقرة (2): آيات 1 تا 5 صفحه دوم**

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ‌)

(الم (1) ذلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فِيهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينَ (2) الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ (3) وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (4))

(أُولئِكَ عَلى‌ هُدىً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (5))

سوره بقره در مدینه نازل شده و  از پیامبر اکرم نقل شده که فرمودند هر کس سوره بقره را بخواند درود و رحمت خدا شامل حالش خواهد شد و مانند مرزبانی که یک سال تمام با بیم و هراس به پاسداری از مرزهای قلمرو اسلام مشغول بوده است پاداش داده خواهد شد آنگاه حضرت علی فرمودند مسلمانان را به تعلم سوره بقره توصیه کن همانا فراگرفتن آن موجب برکت و ترکش موجب پشیمانی است و از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند هر کس سوره بقره و آل عمران را بخواند روز قیامت در حالی وارد محشر خواهد شد که آن دو سوره همچون دوپاره ابر بالای سرش سایه افکنده اند.

بیان آیات

از آنجائیکه این سوره بتدریج ، و بطور متفرق نازل شده ، نمى توان غرض واحدى که مورد نظر همه آیاتش باشد در آن یافت ، تنها مى توان گفت : که قسمت عمده آن از یک غرض واحد و چشم گیر خبر مى دهد، و آن عبارتست از بیان این حقیقت که عبادت حقیقى خداى سبحان باین است که بنده او بتمامى کتابهائیکه او بمنظور هدایت وى و بوسیله انبیائش نازل کرده ، ایمان داشته باشد، و میان این وحى و آن وحى ، این کتاب و آن کتاب ، این رسول و آن رسول ، فرقى نگذارد.

در این سوره علاوه بر بیان حقیقت نامبرده ، کفار و منافقین ، تخطئه ، و اهل کتاب ملامت شده اند، که چرا میانه ادیان آسمانى و رسولان الهى فرق گذاشتند؟ و در هر فرازى بمناسبت عده اى از احکام از قبیل برگشتن قبله از بیت المقدس ‌ بسوى کعبه ، و احکام حج ، وارث ، و روزه ، و غیر آن را بیان نموده ، بفرازى دیگر پرداخته است .

.

و در این آیات نوزده گانه که حال مؤ منین و کفار و منافقین را بیان مى کند، از اوصاف معرف تقوى ، تنها پنج صفت را ذکر مى کند، و آن عبارتست از ایمان بغیب ، و اقامه نماز، و انفاق از آنچه خداى سبحان روزى کرده ، و ایمان بانچه بر انبیاء خود نازل فرموده ، و بتحصیل یقین بآخرت ، و دارندگان این پنج صفت را باین خصوصیت توصیف کرده : که چنین کسانى بر طریق هدایت الهى و داراى آن هستند.

متقین داراى دو هدایتند همچناکه کفار و منافقین در دو ضلالت مى باشند

هدایت اول متقین از سلامت فطرت و هدایت دوم از ناحیه قرآن و فرع بر هدایت اول است

و کوتاه سخن آنکه : متقین میان دو هدایت واقعند، همچنانکه کفار و منافقین میانه دو ضلالت قرار گرفته اند، و هر سه طبقه از دو خصیصه خود، یکى را یعنى اولى را خودشان داشته اند، و دومى را خداوند بعنوان جزا بر اولیشان اضافه کرده است .

 **[معنى ايمان‌]**

(يؤمنون): ايمان، عبارتست از جايگير شدن اعتقاد در قلب، و اين كلمه از ماده (ء- م- ن) اشتقاق يافته، كانه شخص با ايمان، بكسى كه بدرستى و راستى و پاكى وى اعتقاد

پيدا كرده، امنيت مى‌دهد، يعنى آن چنان دل گرمى و اطمينان مى‌دهد كه هرگز در اعتقاد خودش دچار شك و ترديد نمى‌شود، چون آفت اعتقاد و ضد آن شك و ترديد است.

**[اشاره به مراتب ايمان‌]**

و ايمان همانطور كه قبلا هم گفتيم، معنايى است داراى مراتبى بسيار چون اذعان و اعتقاد، گاهى بخود چيزى پيدا ميشود و تنها اثر وجود آن چيز بر آن اعتقاد مترتب ميشود، و گاهى از اين شديدتر است، بطورى كه به پاره‌اى لوازم آن نيز متعلق مى‌گردد و گاهى از اين نيز شديدتر ميشود، و به همه لوازم آن متعلق ميشود، و از همين جا نتيجه مى‌گيريم: كه مؤمنين هم در اعتقادشان بغيب، و بخداى حاضر و ناظر، و بروز جزاى او، در يك طبقه نيستند، بلكه طبقات مختلفى دارند.

**[معنى غيب و ايمان به غيب‌]**

(بالغيب): كلمه غيب بر خلاف شهادت، عبارتست از چيزى كه در تحت حس و درك آدمى قرار ندارد، و آن عبارتست از خداى سبحان، و آيات كبراى او، كه همه از حواس ما غايبند، و يكى از آنها وحى است، كه در جمله‌(وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ) الخ، به آن اشاره فرموده. پس مراد از ايمان به غيب در مقابل ايمان بوحى، و ايمان بآخرت، عبارتست از ايمان بخداى تعالى، و در نتيجه در اين چند آيه به ايمان بهمه اصول سه‌گانه دين اشاره شده است، و قرآن كريم همواره اصرار و تاكيد دارد در اينكه بندگان خدا نظر خود را منحصر در محسوسات و ماديات نكنند، و ايشان را تحريك مى‌كند به اينكه: از عقل سليم و لب خالص پيروى كنند.

**[وجه تعبير به ايقان در(وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ)]**

\*(وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ) الخ، قبلا اعتقاد راسخ به توحيد و نبوت را به كلمه ايمان تعبير آورد، و در اين جمله اعتقاد راسخ بخصوص به آخرت را به ايقان تعبير كرده، و اين بدان جهت است كه بلازمه يقين، كه عبارتست از فراموش نكردن آخرت، نيز اشاره كرده باشد، چون بسيار ميشود انسان نسبت بچيزى ايمان دارد و هيچ شكى در آن ندارد، اما پاره‌اى از لوازم آن را فراموش مى‌كند، و در نتيجه عملى منافى با ايمانش انجام ميدهد، بخلاف يقين كه ديگر با فراموشى نميسازد، و ممكن نيست انسان، عالم و مؤمن بروز حساب باشد، و همواره آن روز را در خاطر داشته و بياد آن باشد، بياد روزى باشد كه در آن روز بحساب كوچك و بزرگ اعمالش مى‌رسند، و در عين حال پاره‌اى گناهان را مرتكب شود، چنين كسى نه تنها مرتكب گناه نميشود، بلكه از ترس، بقرق‌گاه‌هاى خدا نزديك هم نمى‌گردد.

\*(أُولئِكَ عَلى‌ هُدىً مِنْ رَبِّهِمْ) الخ، هدايت همه‌اش از خداى سبحان است، و هيچ قسمى از آن بهيچ كس نسبت داده نميشود، مگر بطريق مجاز گويى، كه بحث مفصلش انشاء اللَّه بزودى خواهد آمد.

در جمله مورد بحث، مؤمنين را بهدايت توصيف كرده، و در موردى ديگر هدايت را اينطور تعريف كرده كه: ((فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ، يَشْرَحْ صَدْرَهُ‌)، يعنى كسى را كه خدا بخواهد هدايت كند سينه‌اش را گشاده ميسازد) و گشادگى سينه، بمعناى وسعت ان است، وسعتى كه هر تنگى و تنگ نظرى و بخل را از آن دور ميسازد، و چون در جاى ديگر فرموده: ((وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ‌)، كسى كه او را از بخل درونى حفظ كرده باشند چنين كسانى از رستگارانند)، لذا مى‌بينيم در آخر آيه مورد بحث هم نامى از رستگارى برده، مى‌فرمايد)أُولئِكَ عَلى‌ هُدىً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).